

[اطلاعات شخصی افراد حذف شده است]

[برای وضوح بیشتر فقط مطالب و اخبار مربوط به افراد و جامعه بهائی تایپ شده است]

[برگرفته از سایت: [خبرگزاری هرانا](#)]

[تاریخ: ۱ خرداد ۱۳۹۶]

رقمی نمانده اما امید دارم؛ نامه سرگشاده یک هموطن بهایی به رئیس جمهور

خبرگزاری هرانا - مهرداد داراب یک شهروند بهایی با نگارش نامه ای سرگشاده خطاب به حسن روحانی رئیس جمهور ایران با برشمردن موارد برجسته ای از نقض حقوق جامعه بهاییان که خود شاهد یا تجربه گر آن بوده از بیم ها و امیدهای خود بعنوان یک ایرانی بهایی سخن گفته است. وی در انتهای این نامه با عنوان "همراه با شما جهت آبادانی ایرانمان" اظهار امیدواری کرده است که آقای روحانی به تعهدات خود عمل کند و جامعه ای بهتر برای همه ایرانیان بسازد.

نامه "مهرداد داراب" شهروند بهایی خطاب به حسن روحانی رئیس جمهوری ایران را که برای انتشار در اختیار هرانا قرار گرفته است در ادامه بخوانید:

"بسمه تعالی"

جناب آقای دکتر حسن روحانی،

ریاست محترم جمهور،

با سلام و احترام

امروز نه پای کوبیدم، نه شادمانی کردم. شاید وقتی دیگر...

آن قدر غصه داشتم که مجال شادمانیم نداد. نه نسیمی با من رقصید، نه باران رحمتی بر من بارید. امروز تنها گریستم و دعایتان کردم. آرزو کردم چهار سال دیگر بتوانم با کارنامه درخشانی که از خود به جای خواهید گذاشت برقصم.

می‌خواستم پای بکوبم، برقصم و فریاد بزنم درود بر آزادی...

یاد پدر افتادم که در جوانی بر رویای تحصیلات عالی اش خاک تعصب ریختند و رویایش را دفن کردند.

می‌خواستم پای بکوبم، برقصم و فریاد بزنم درود بر آزادی...

آه مادر گلویم را سوزاند، مادری که آرامش کودکیش بخاطر دگراندیشی آشوب شد و علم‌اندوزیش سرکوب گردید.

می‌خواستم پای بکوبم، برقصم و فریاد بزنم درود بر آزادی...

جسم بی‌جان پدر بزرگ که با ابزار جهل باخاک و سنگ در هم تنیده شده بود، خاطر من را آزرده.

می‌خواستم پای بکوبم، برقصم و فریاد بزنم درود بر آزادی...

یاد جوانی از دست رفته افتادم و هشت سال قبل که بخاطر دگراندیشی از دانشگاه اخراج شدم و مغازه پدرم و دوستانش که با مهر تعصب پلمپ شد.

خواستم پای بکوبم، برقصم و فریاد بزنم درود بر آزادی...

یاد عطاءالله رضوانی، آزادمردی که بخاطر اعتقادش همین چند سال قبل کشته شد دستانم را لرزاند و خاطره قتل فرهنگ امیری که عمر خیر قتلش کمتر از دوره ریاست شماسست پاهایم را بی‌رمق ساخت.  
خواستم پای بکوبم، برقصم و فریاد بزنم درود بر آزادی...

با بشیر چه کنم؟

بشیر هفت ساله‌ای که پدر و مادرش به جرم کاشتن بذر علم در خاک ایران عزیزمان در زندانند.

با یاد یاران ایران، مدیران سابق جامعه بهائی ایران و زندانیان عقیدتی چه کنم؟

چگونه دوستانی که منتظر حکم خود از دادگاه هستند - زیرا تنها بصورت قانونی خواستار تحصیل علم بوده‌اند- را فراموش کنم و پای بکوبم؟

چطور می‌توان هموطنانی که محل کسبشان بی‌دلیل پلمب شده است را فراموش کرد؟

جناب روحانی، رئیس جمهور عزیزم،

مرا ببخشید که همراهتان نبودم، نرقصیدم، پای نکوبیدم. رمقی در پایم نمانده و جانی در وجودم نیست، ولی امید دارم...

می‌دانم دولت شما دولت امید است، من به شما امیدوارم، به لبخندهای گرم شما اطمینان دارم و می‌دانم با تدبیر خود این جوانه امید را در دلم آب می‌دهید تا درختی بارور شود...

می‌دانم این جوانه سال ۱۴۰۰ باغیست زیبا از گل‌های رنگارنگ.

جناب روحانی،

به تدبیرتان امید دارم و اطمینان دارم چهار سال دیگر، آزادانه با باد می‌رقصم و در گلستان پرگل ایران آزادانه آواز می‌سرایم. می‌دانم از رسالت تاریختان آگاهید و بهترین تصمیم‌ها را خواهید گرفت.

من همراهتان هستم، با دستی شکسته، با پای بی‌رمق، ولی با دلی پر امید. با مهر دستتان را می‌فشارم و تا ابد به عنوان کوچکترین عضو خانواده پرگل ایران، برای آبادانی این مرز و بوم از هیچ تلاشی دریغ نمی‌کنم.

همراه با شما جهت آبادانی ایرانمان...

"دست در دست هم دهیم به مهر میهن خویش را کنیم آباد"

با مهر

مهرداد داراب

۳۰ / ۰۲ / ۱۳۹۶

[متن بالا رونویسی از اصل سند است. اگر به نکته‌ای برخورد کردید که دقیق رونویسی نشده است لطفاً به نشانی ایمیل در صفحه تماس با ما بفرستید]